

بیشتری می‌خواهد که من خودم را در این جایگاه نمی‌دانم که درباره‌ی مرام و مسلک حرف بزنم.

از نظر شما یک بازیگر چقدر باید کنش اجتماعی داشته باشد و در صفحه‌ی مجازی و در جاهایی که اعلام اعتراض یا مسائل دیگری است حضور داشته باشد و همچنین درباره‌ی مواضعش در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی صحبت کند؟ و چرا این اتفاق برای شما کمتر می‌افتد؟ سعی می‌کنید که خودتان تعدی از این مساله فاصله بگیرید یا نسبت به تبعاتی که ممکن است برای شما به همراه داشته باشد احساس خوشایندی ندارید؟

من همیشه سعی کرده‌ام تا در مورد چیزی که آگاهی‌ام نسبت به آن کم است یا در موردش مطمئن نیستم اظهار نظری نکنم؛ من رسالت اجتماعی‌ام را در این می‌بینم که سطح کیفی کاری را که بلد هستم بالا ببرم و روی حوزه‌ی تخصصی خودم کار کنم. حوزه‌ی تخصصی من هنر است. من به هر حال از موسیقی شروع کرده‌ام، نوازندگی کردم و بعد از آن وارد تئاتر شدم. یک زمان کوتاهی دست به قلم شدم و در حد آمانور خطاطی و نقاشی کردم اما هنر همیشه و از کودکی به نوعی اشتیاق سوزان من بوده است. از جایی که به صورت حرفه‌ای تصمیم گرفتم تا این کار یعنی چه خوانندگی و چه بازیگری را اتخاذ کنم، سعی کردم تا از مسیر حرفه‌ای آن وارد شوم. یعنی آموزش‌های معتبر، تئاتر و آموزش مکرر و دائمی که همچنان هم ادامه دارد و من همچنان دارم شاگردی می‌کنم. یعنی همچنان زیر نظر اساتید دارم آموزش می‌بینم و این روند تا آخر عمر برای من ادامه خواهد داشت.

هر کسی چیزهایی برای یاد دادن دارد و من بی نهایت مشتاق آموختن و مشق کردن هستم اما ورود به یک سری از عرصه‌ها به نظر من نیاز به یک آگاهی خیلی بالایی دارد که من خیلی وقت‌ها به واسطه‌ی آگاهی کمی که دارم نگران می‌شوم تا مبادا اظهار نظری که می‌کنم و یا موضعی که می‌گیرم؛ باعث به خطا افتادن مخاطبم شود. سعی کرده‌ام تا همان چیزی که خودم هستم را تا آنجایی که تبدیل به شوآف و اتفاقی مثل "خود گوئی و خود خندی، عجب مرد هنرمندی!" نشود و تا آنجایی که احساس کرده‌ام که مفید است به اشتراک بگذارم. نه الزاما در فضای مجازی که همیشه یکی از سرگرمی‌ها و خوشحالی‌های من این است که در کافه بنشینم، قهوه بخورم و با مردمی که کارم را دیده‌اند حرف بزنم. آن‌ها مقدم می‌کنند و گاهی اوقات از من تعریف می‌کنند، یک وقت‌هایی با یک کاراکتر همراه هستند و بعضی وقت‌ها هم با یک کاراکتر همراه نیستند، خیلی وقت‌ها نقطه نظر دارند که یک کار این چنینی

را بازی کن یا دیگر از این کارها بازی نکن و هزار نظری که ممکن است مخاطب بدهد. این مساله برای من خیلی هیجان انگیز و لذتبخش است و حتی می‌توانم بگویم که لذتی از این بالاتر ندارم.

به موسیقی اشاره کردید. کار موسیقی شما به کجا رسیده و آیا در حال حاضر در این زمینه هم فعالیتی دارید؟

بله؛ من تا کنون دو ترک موفق داشته‌ام. یعنی دو ترک ترک به نام‌های "بی مقصد" و "خاطره‌ها" که در حال حاضر هم منتشر شده که به نسبت با اقبال عمومی مواجه شدند و در تدارک چند ترک حتی در قالب آلبوم هستم اما وسواس هم دارد یک مقدار کار دستم می‌دهد. در واقع وسواسی که دارم باعث می‌شود تا در انتشار احتیاط بیشتری کنم. در هر صورت با افرادی که برای مردم هم شناخته شده‌اند در تدارک قطعات موسیقی هستیم.

به نظر می‌رسد بازیگران جوانی که در یکی، دو نسل اخیر قرار دارند و به تازگی به این حرفه وارد شده‌اند خیلی به مساله‌ی مطالعه توجه نشان نمی‌دهند و درگیر مسائل دیگری هستند؛ اما با نگاه اجمالی به صفحه‌ی شما متوجه شدیم که به مطالعه، نوشتن و ادبیات علاقمند هستید. به نظر شما جهان بینی یک بازیگر چقدر باید وسیع باشد، چقدر باید مطالعه داشته باشد و به پیرامونش توجه کند؟ چقدر باید روانشناسی بلد باشد و فلسفه بخواند؟ در واقع از نظر شما یک آدمی که آر تیست است و کاراکتر خلق می‌کند، در این سفر به چه چیزهایی لازم دارد؟

من فکر می‌کنم که هنرمند باید دیوانه‌ی آموختن باشد و اگر نه به خودش خوش نمی‌گذرد. وقتی شما اعتقاد دارید که من بلد هستم و به چنین مرحله‌ای می‌رسید لذت کمتری از زندگی می‌برید. چون احساس می‌کنید که من بلد هستم و چرا کسی نمی‌آید تا از من سوال بپرسد؟ ولی وقتی که همیشه در مرحله‌ی من بلد نیستم باشید و به دنبال آدم‌های مطلع بگردید این مساله در زندگیتان یک تکاپو و کنجکاوی را ایجاد می‌کند. من این را الزاما در مورد هنرمند به کار نمی‌برم، بلکه به نظر من هر آدمی اگر این مساله را در خودش ایجاد کند که به جای روحیه‌ی من بلد هستم بارو حیه‌ی من چقدر بلد نیستم با خودش رو به روشود زندگی برای او پدیده‌ی هیجان انگیزتری می‌شود. چون همواره خودش را در کشف و شهود و اکتشاف و در پدیده‌ی مواجهه قرار می‌دهد. زمانی که یک کودک به دنیا می‌آید، چشم‌هایش سراسر ذوق است و هر چیزی را که می‌بیند تعجب

می‌کند. قفسه‌های فروشگاه را می‌بیند تعجب می‌کند، ماشین در حال حرکت را می‌بیند تعجب می‌کند، آفتاب را که می‌بیند تعجب می‌کند؛ یعنی چشم‌های او سراسر اشتیاق و برق است. چه می‌شود که این اشتیاق از یک سنی به بعد از نگاه انسان گرفته می‌شود؟ دلیل این مساله را من فقط در این جستجو می‌کنم که پیش فرض غلط این است که من دیگر همه چیز را یاد گرفته‌ام. مگر می‌شود بدون اشتیاق جلوی دوربین ایستاد و انتظار داشت که تماشاگر ما را بپذیرد؟

من کارم را عاشقانه دوست دارم و هر بار که جلوی دوربین هر عزیزی قرار گرفته‌ام برای من سراسر آموختن بوده است؛ نه اینکه الزاما بخواهم در مورد سینما حرف بزنم بلکه گاهی حتی یک خاطره از یک شخص می‌تواند برای آدم آموزنده باشد. انتقال یک اتفاق و یک حادثه‌ی خوبی که برای یک شخص افتاده، می‌تواند برای تو سراسر آموزندگی باشد پس زندگی می‌تواند همین قدر اشتیاق برانگیز باشد. آنچه که برای من خیلی مهم هست این است که مدام خودم را در مسیر یادگیری قرار بدهم و از ارائه هم پرهیز نکنم. چون زمانی که به عنوان یک آر تیست کارت را ارائه می‌دهی ایرادات گرفته می‌شود و ایده آل گرایی نباید تبدیل به این شود که من هیچ کاری نکنم تا بروم همه چیز را یاد بگیرم. خوب است آدم مادامی که دارد یاد می‌گیرد، خروجی کارش را هم متواضعانه ارائه دهد.

حتما ممکن است که یک کار به نظر اهل فن، منتقدین و مردم ایراداتی را داشته باشد؛ بنابراین خوب است که دگم هم برخورد نکند. یعنی وقتی آن را شنید آویزه‌ی زود گوش کند و برود بررسی کند. اگر عاقلانه تاییدش کرد آن را لحاظ هم کند. من فکر می‌کنم که میل به آموختن، یادگیری و اصطلاحا فتنجان فریدت را خالی نگاه داشتن راه رشد ماست. هر چه ما طرف‌مان را بزرگ تر و خالی تر کنیم جا برای معلومات، اطلاعات و مفاهیم بیشتری را برای خودمان باز کرده‌ایم. من ادعایی مبنی بر اینکه آدم کتاب‌خوان، با سواد و اهل ادبیات هستم ندارم اما در اشتیاق سوزانم نسبت به معاشرت با آدم‌های دارای فضایل، آگاهی و سواد این را مطمئن هستم که هر جا حس کردم می‌توانم چیزی یاد بگیرم دوان دوان رفته، نشسته و شاگردی کرده‌ام. در واقع این روحیه‌ی شاگردی کردن را در خودم سراغ دارم.

در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

من فعلا در یک سریالی به نام «آهوی من مارال» در حوزه‌ی نمایش خانگی فعال هستم. فعالیت در حوزه‌ی موسیقی را دارم مجدانه تر دنبال می‌کنم. این روزها در خانه هستم کتاب می‌خوانم، فیلم می‌بینم و سریال‌ها را با پای مردم تماشا می‌کنم.